

دبیر کمیته کردستان محمد آسنگران
Tel: 00491635112025
E-mail: moasangaran@googlemail.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدل گلپریان
Tel: 00358 405758250
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

ایسکرا ۶۱۸

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

سردبیر: عبدل گلپریان

۲۶ فروردین ۱۳۹۱، ۱۱ آوریل ۲۰۱۲

چهارشنبه ها منتشر میشود

اتحاد و تشکل کلید حل معضلات است! مصاحبه با محمد آسنگران درباره جنبش کارگری در کردستان



به نقل از نشریه کارگر کمونیست

کارگر کمونیست: در این گفتگو میخواهیم به چند نکته اصلی درباره جنبش کارگری در کردستان بپردازیم. اولین سوال اینست که از سه دهه قبل تا امروز، یعنی از انقلاب ۵۷ تاکنون چه اتفاقات مهمی در جنبش کارگری کردستان رخ داده و فاکتورهای اصلی ای که تغییر کرده اند کدامند؟

تشکل یابی است. جنبش کارگری در کردستان جنبشی خود آگاه و ضد سرمایه داری و جسور است. در عین حال در جنبش کارگری کردستان کمتر اثری از گرایشات سندیکالیستی و رفرمیستی و محافظه کار و امکانگرا دیده میشود. به یک معنا اسم جنبش کارگری و کلمه کارگر در کردستان اساسا با سوسیالیسم و کمونیسم عجین شده است. اکنون صف قابل توجهی از فعالین و رهبران کارگری شناخته شده در کردستان وجود دارد، و... این خصوصیات و تغییرات حاصل تحولات بعد از انقلاب سال ۵۷ است.

محمد آسنگران: درباره آن دو اتفاق مهم مورد اشاره لطفا بیشتر توضیح دهید و دلایل زمینه ها چه هستند؟

محمد آسنگران: در مورد فاکتور کمیت و گسترش جمعیت کارگری فکر نکنم احتیاج به توضیح زیادی صفحه ۳

اول مه خیابانها مال ماست مصاحبه ایسکرا با شایان شیخی



ایسکرا: با تشکر از شما برای شرکت در این مصاحبه بعنوان مقدمه و آشنایی با خوانندگان نشریه خود را معرفی کنید، و همچنین اشاره کنید که در کجا و چه عرصه یا عرصه هایی فعالیت داشته اید؟

شایان شیخی: من شایان شیخی از فعالین کارگری در ایران بودم که هفت ماه پیش ایران را

ترک کردم. در سال ۱۳۸۶ به عضویت اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار در آادم در بهار سال ۸۷ در دومین مجمع اتحادیه کارگران اخراجی و بیکار که به اتحادیه آزاد کارگران ایران تغییر نام داد شرکت داشتم در این مجمع که با شرکت ۱۱۰ نفر از کارگران عضو از شهرهای تهران سنندج، بوکان، کرمانشاه، عسلویه، قم، مهاباد و سردشت برگزار شد من در آنجا به عنوان عضو هیئت مدیره اتحادیه آزاد کارگران ایران و همچنین مسئول تشکیلات اتحادیه انتخاب شدم و

ایسکرا: اوضاع کار و زندگی کارگران را چگونه می بینید و با صفحه ۲

اذیت و آزار دست فروشان توسط سرکوبگران جمهوری اسلامی

شهرداری شهر سنندج دستفروشان میدان گاز این شهر را مورد اذیت و آزار قرار داده و آنان را با اندک در آمدی هم که طریق دست فروشی داشته اند محروم کرده اند. در واقع جیره خواران رژیم اسلامی شغل کثیف شان همین است که کار، زندگی امنیت و آسایش را از مردم سلب کنند و با توهین و تحقیر و اهانت مانع از



پیشرو علی پور
در اواخر سال جاری ماموران

صفحه ۲

صفحه ۵

زندگی نامه من (بخش دهم) / سهیلا شریفی

صفحه ۸

صدیق کریمی آزاد شد

صفحه ۸

تجمع اعتراضی دستفروشان سنندج

قطعه نامه درباره شرایط اضطراری در ایران

مصوب کنگره هشتم حزب کمونیست کارگری صفحه ۴

آزادی، برابری، حکومت

اول مه خیابانها ...

از صفحه ۱

توجه به اینکه کمتر از سه هفته به روز جهانی کارگر باقی مانده خطاب به فعالین کارگری و مردم برای این روز چه صحبتی دارید؟

شایان شیخی: اول مه بویژه امسال مهمترین روز برای طبقه کارگر و ۹۹ درصدیهاست. کارگران ایران سالهاست در فقر و بی عدالتی سرمایه داری اسلامی به سر میبرند و هر سال ما شاهد تعرضات حکومت سرمایه به سفره خالی کارگران هستیم. با تحمیل حقوقهای زیر خط فقر و بیکاری سازهایی چند هزار نفری جهانی واقعی را برای کارگران در ایران به ارمغان آورده اند. در مقابل چنین وضعی کارگران نیز هیچگاه ساکت نشسته اند.

کارگران در این روز می توانند با اعتراضات گسترده و متحدانه خود و با طرح خواست و مطالبات رادیکال خود به مصاف با اوضاع نابسامانی که به کل جامعه تحمیل شده است بروند. با پلاکاردها و شعارها و خواست های مشخص خود از جمله درخواست بیمه، لغو قراردادهای موقت، بیمه بیکاری، داشتن امنیت شغلی، عدالت و سر پناه و امکانات رفاهی که در شان انسان امروز است به پیشواز این روز بروند در واقع این روز باید خیابانها را از آن خود کرده و با حضور میلیونی بر علیه این اقلیت مفت خور به اعتراض برخاست و با سازماندهی کردن اعتصابات سراسری يك در صدیهای مفت خور را به زیر کشید. این روز روز ما انسانهای زحمتکش است روز همبستگی ۹۹ در صدیهاست.

ایسکرا: از آنجا که جمهوری اسلامی مقابله نامه های ۹۸ و ۸۷ را امضا کرده ولی عملا هیچوقت روز جهانی کارگر را به رسمیت نشناخته و همیشه مانع برگزاری مراسم در این روز بوده است، چگونه میتوان با این مانع برخورد کرد و توده وسیعی را به میدان آورد؟

شایان شیخی: جمهوری اسلامی هر سال با برگزار کردن روز سپاه پاسداران و ارتش با تمام

صدای اعتراض کارگری و شکست دادن چنین تحرکاتی نبوده است. کارگران می توانند با قدرت اتحادشان این روز را به جمهوری اسلامی تحمیل نمایند که آن را به رسمیت بشناسد و این روز را در تقویم ایران تعطیل اعلام کند.

ایسکرا: خواسته های اول ماه مه امسال به نظر شما چه نکاتی را باید در بر بگیرد؟

شایان شیخی: تشکلهای کارگری در ایران در چند سال اخیر قطعنامه های رادیکالی را روبروی جامعه گذاشتند و امسال نیز مطمئنا رادیکال تر و عمیق تر خواهد بود بخصوص امسال که متفاوتتر از سالهای گذشته است و با شکل گیری جنبش ۹۹ درصدیها در غرب و آمریکا و بهار عربی به شکل رادیکال تری جهانی شده و جامعه آماده به زیر کشیدن ۱ درصدیها است.

به نظر من کارگران در قطعنامه های خود خواسته هایی مانند: رفاه، عدالت، حق تشکل، حق اعتصاب، بیمه بیکاری، لغو مجازات اعدام، لغو سنگسار، آزادی زندانیان سیاسی، برابری زن و مرد، رعایت حقوق کودکان، ممنوعیت خضونت علیه زنان و کودکان، رفع تبعیض از کارگران افغانی و خارجی در ایران و آزادی بی قید و شرط بیان و مطبوعات و ... را مطرح نمایند و فعالین عرصه های مختلف از هم اکنون با شعار نویسی بر در و دیوار شهرها، و فراخوان به شرکت وسیع و گسترده در روز جهانی کارگر در همه جا اطلاع رسانی کنند.

هدایت و سازماندهی این کارها امر فعالین کارگری و کمونیست است. همچنین محیطی کارگری که در حال اعتصاب و اعتراض برای خواسته های خود هستند باید بیشتر تحت پوشش این سازماندهی ها باشند و سعی کنند این روز را به يك اعتراض وسیع و قدرتمند در راستای سازماندهی اعتصابات سراسری تبدیل نمایند. در این روز خیابانها مال ماست.

ادیت و آزار دست فروشان ...

از صفحه ۱



دستفروشی روی می آورده اند. مردمی که هیچ گونه در آمدی ندارند و با در آمد بسیار ناچیزی به ناچار به کار دستفروشی می پردازند که هر بار تعرض ضد انسانی مزدوران رژیم اسلامی بر سر آنها سایه افکنند و زندگی شان را به تباهی کشانیده است.

یکی از بهانه تراشی های واهی ماموران شهرداری این است که گویا ظاهرا می خواهند شهر را تمیز نگه دارند که این نیز دروغ محض است و گرنه شهرداری موظف است که با هزینه دولت مکان مناسبی را برای دستفروشان انتخاب کند که آنها به شغل شان ادامه دهند. بنا بر این لازمست که دستفروشان و مردم به اعتراض بر حق خود تا رسیدن به خواسته هایشان ادامه دهند، باید قلدی نیروهای سرکوبگر اسلامی را سر جای شان نشانند. ادامه اعتراض متحدانه دستفروشان و پشتیبانی بخشهای مختلف مردم می تواند ماموران و نهادهای سرکوبگر حکومت را به عقب نشینی وادار کند که به خواسته های رسیدگی شود.*

شود. با همین اوصاف ماموران جمهوری اسلامی به همین هم رضایت نداده و می خواهند بربریت کامل را بر مردم تحمیل کنند!

در واقع اساس جمهوری اسلامی بر همین بنا شده، فلسفه وجودی جمهوری اسلامی فقر، فلاکت، استعمار، گرانی سرسام آور هر روزه، مایحتاج اولیه، بر گرده زن و مرد و طبقه کارگر این جامعه، زندگی غیر قابل تحمیلی را بوجود آورده است که در کمتر جا یا کشوری تا این اندازه مردم تحت شدید ترین فشارهای زندگی هستند. با توجه به چنین وضعیتی واکنش نسبت به این اوضاع جهنمی در اکثر موارد از طرف مردم پاسخ های دندان شکنی گرفته است و هر روزه مردم در حال اعتراض و مبارزه علیه حکومت آیت الله های دزد، میلیاردی و چپاولگر بوده اند.

در اکثر شهرهای کردستان از این موارد زیاد به چشم می خورد. بر اثر افزایش هر روزه بیکاری و تعطیلی مراکز کارگری، تعداد زیادی از کارگران بیکار به شغل



از صفحه ۱ اتحاد و شکل کلید حل ...

باشد، زیرا جامعه ای که شاهد گسترش روز افزون نفوذ سرمایه در همه نقاط خود است و گسترش سرمایه بویژه در جایی مثل ایران همزمان گسترش جمعیت کارگری را به همراه دارد. علاوه بر این بخش زیادی از جمعیت روستایی اکنون به جمعیت شهر پیوسته و گسترش شهرنشینی باز هم گسترش جمعیت کارگری را به همراه دارد. حتی بخش قابل توجهی از جمعیت روستایی اکنون یا کارگران مهاجر و یا کارگران فصلی و کشاورزی هستند. به این معنا میتوان گفت که آغاز گسترش جهشی جمعیت کارگری کردستان مثل بقیه مناطق ایران از همان اوایل دهه ۴۰ با اصلاحات ارضی آغاز میشود. اما پروسه این جهش و گسترش جمعیت کارگری در کردستان در مقایسه با دیگر مناطق ایران بویژه مناطق صنعتی با آهنگ کندتری پیش رفته است. بعد از انقلاب سال ۵۷ آهنگ رشد نفوذ سرمایه و گسترش جمعیت کارگری در کردستان سرعت بیشتری پیدا کرد.

این تحول اجتماعی بعد از سال ۵۷ همزمان شد با گسترش نفوذ فعالیت احزاب و جنگ انقلابی مردم و سازمانهای سیاسی کردستان علیه جمهوری اسلامی. در دل این اتفاقات چپ کردستان برخلاف چپ ایران که سیر متلاشی شدن و پراکندگی و اضمحلال سازمانهای سیاسی و خرد شدن آنها در زیر فشار سرکوب و حاکمیت جمهوری اسلامی را تجربه میکرد، در کردستان سیر رو به رشدی داشت و اعتبار چپ و کمونیسم و سوسیالیسم بیش از پیش در بعدی اجتماعی در حال گسترش بود. بویژه تشکیل حزب کمونیست ایران یک تحول مهم و یک تجربه عینی و قابل مشاهده برای کارگران کردستان بود. جدال انقلاب و ضد انقلاب در کردستان عمدتاً به شکل جدال کمونیسم و ضد کمونیسم، چپ و راست، ناسیونالیسم و سوسیالیسم و یا اسلامیسیم و سوسیالیسم خود را به نمایش گذاشت و این تحولات باعث شد که یک جنبش اجتماعی قوی سوسیالیستی با تجاربی گران بها شکل بگیرد. در ضمن همه این

اتفاقات در بطن یک انقلاب و کشمکش اجتماعی اتفاق افتاد و خود فاکتور انقلاب مهمترین اتفاق این مقطع تاریخی است، که کل جامعه و جنبشها و گرایشها سیاسی را متحول کرد.

کارگر کمونیست: در اشاره به جنبش کارگری در کردستان به خصوصیتی از قبیل خودآگاه، جسور، سیاسی و امثال آن اشاره کردید، دلیل اینها چیست؟

محمد آسنگران: دلایل متفاوتی ممکن است برای این فاکتورها وجود داشته باشد اما مهمترین دلیل این بود که در جریان انقلاب و بعد از آن، مردم کردستان و به تبع آن طبقه کارگر در کردستان هیچ توهمی به جمهوری اسلامی و جریانات مذهبی نداشت. جنبش کارگری کردستان در یک تجربه عملی و انقلابی شریک و درگیر شد که جدالی نه تنها بر سر مثلاً دستمزد و یا خواست صنفی بلکه بر سر تعیین تکلیف حاکمیت و اداره کل جامعه بود. بحث قدرت سیاسی و اداره جامعه در کردستان نه موضوعی نظری و تئوریک، بلکه تجربه عملی و موضوعی اجرایی و پراتیکی و در دستور روز بود. علاوه بر این مردم و طبقه کارگر در هر زمانی تحت تاثیر افق و سیاستهایی است که احزاب و یا حزب اصلی جامعه در آن مقاطع هژمونی را از آن خود کرده اند. در کردستان کمونیستها در آن دوره عمدتاً در سازمان کومله و بعداً حزب کمونیست ایران متشکل بودند و این سازمان یک پای اصلی تحولات جامعه بود و به این اعتبار جنبش کارگری مستقیم و غیر مستقیم تحت تاثیر این تحولات بود. یکی از خصوصیات کمونیستهای کردستان همین جسارت و قاطعیت بود که به خصوصیات بخش قابل توجهی از فعالین جنبشهای مختلف تبدیل شد. اما بحث خود آگاهی جنبش کارگری در کردستان هم امری نظری و تبلیغی و آموزشی و هم تجربی و پراتیکی بود که کمونیستهای آن جامعه مستمراً در هر دوی این عرصه ها نقش برجسته ای ایفا کردند. به یک معنا میتوان گفت که

نقد به سرمایه و نابرابری و بی عدالتی و... در کردستان به امری اجتماعی و جنبشی تبدیل شده است و از محدوده فعالین گذشته و در ابعادی اجتماعی اکنون یک پدیده غیر قابل انکار است. برای مثال اکنون با یا بدون اعلام سیاست احزاب و سازمانهای سیاسی فعال در کردستان، در مورد روز جهانی کارگر هر کارگر و فعال کارگری ای میدانند که این روز روز مهمی است و باید فعالیت را در دستور قرار دهد. کارگران در کردستان میدانند که حقوق برابر زن و مرد موضوعی قابل بحث و جدل نیست امری پذیرفته شده و قابل دفاع است. دهها نمونه و موضوع این چنین نشان میدهد که خود آگاهی جنبش کارگری در کردستان اکنون یک فاکتور مهم و مثبت است.

کارگر کمونیست: یکی از بروزات خصوصیتی که برای جنبش کارگری در کردستان اشاره کردید اول ماه مه است. در اینمورد و دلیل برجسته شدن خود روز کارگر در کردستان چه نظری دارید؟

محمد آسنگران: در کردستان به حکم نفوذ و اعتباری که چپ و کمونیسم در آن جامعه داشت از همان سالهای اواسط دهه ۶۰ شمسی بعد از کشتارها و نسل کشیهایی که جمهوری اسلامی در اوایل دهه ۶۰ علیه مردم بکار گرفته بود در دل همان دوره و حاکمیت شوم فضای جنگی و جنگ ایران و عراق اولین مراسمهای بزرگ و علنی در سالهای ۶۴ و ۶۵ آغاز شد. آن زمان برگزاری این نوع مراسمها نشان از آغاز دوران جدیدی میداد و دیدیم که فعالین و رهبران جنبش کارگری پیشقراولان آغاز این دوره بودند. از آن زمان تا کنون قدم به قدم جنبش کارگری جلو آمده و تجارب گرانبهایی آموخته است. از آن مقطع تا کنون ما شاهد مراسمهایی بزرگ و کوچکی به مناسبت روز جهانی کارگر در شهرها و مراکز کارگری در کردستان هستیم. سنت برگزاری مراسمهای اول مه به عنوان روز جهانی کارگر و ۸ مارس روز جهانی زن در همین دهه از سنندج آغاز و بعداً در دیگر شهرهای ایران پی گرفته شد. در ادامه این سنت چپ و انسانی بعداً روز جهانی کودک هم به عنوان روز

مهمی که در جامعه شناخته و جشن گرفته شد. همه این اتفاقات و برجستگی آنها در کردستان به دلیل وجود و حضور یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی بود. بدون وجود جنبش سوسیالیستی و فعالین و رهبران کمونیست در کردستان این تحولات مهم، نمیتوانست این چنین برجسته و به بخشی از فرهنگ آن جامعه تبدیل شود.

کارگر کمونیست: علیرغم نقطه قدرتهایی که اشاره کردید و نیز وجود طیف وسیعی از رهبران کارگری در کردستان و درجه زیادی از حمایت مردمی، اما فشار جمهوری اسلامی روی این رهبران و کلا روی کارگران شدید است. مشکل کجاست و بنظر شما چه باید کرد که تعرضهای رژیم به کارگران را سد کرد؟

محمد آسنگران: فشار و تعرض جمهوری اسلامی و ارگانهای امنیتی و اطلاعاتی آن همیشه و بدون استثنا علیه فعالین و سخنگویان و رهبران موثر چه در جنبش کارگری و چه در جنبشهای دیگر همیشه وجود داشته است. در مقاطعی حتی تعدادی از همین فعالین را به جوخه های اعدام سپرده است. یک نمونه برجسته آن اعدام جمال چراغ ویسی یکی از فعالین کارگری سنندج بود. اما اکنون جمهوری اسلامی بطور ویژه ای فشار به فعالین کارگری را بیشتر کرده است. دلیل هم روشن است: رهبران و فعالین کارگری در کردستان و به درجاتی حتی در ایران هم نقش برجسته و ویژه ای در حفظ پیوستگی مبارزات مردم و تغییر تعادل قوا به نفع مردم را دارند و هم اینکه جمهوری اسلامی خطر جدی علیه خود را از همین ناحیه میبیند. برای سد کردن تعرضات رژیم تنها یک فاکتور مهم و تعیین کننده است. این فاکتور هم آن است که جواب تعرضات رژیم اسلامی به فعالین را باید با قاطعیت و با اتحاد و تشکل داد. مردم و کارگران در مقابل هر تعرض نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم باید جواب را با تعرض بدهند. اگر رژیم متوجه این واقعیت بشود که با تعرض به هر فعال سیاسی و کارگری جواب محکمی دریافت خواهد کرد آن وقت برای دستگیری و تهدید آنها باید

چند بار استخاره کند و نهایتاً ناچار شود سیاست عقب نشینی را به جای تعرض اتخاذ کند. متشکل و متحد شدن و جواب قاطع و متحدانه دادن به این نوع تعرضات تنها راه مقابله با جمهوری اسلامی است.

کارگر کمونیست: معضلات و نقطه ضعفهای جنبش کارگری در کردستان از نظر شما کدامند و چه راه حلی در مقابل آن دارید؟

محمد آسنگران: معضلات و کمبودهای جنبش کارگری همانند هر جنبش انقلابی دیگر متعدد میتوانند باشد. اما اصلی ترین معضل و مشکل کنونی وجود جمهوری اسلامی و سیاستهای سرکوبگرانه آن است. اما نقطه ضعف اصلی در خود جنبش کارگری دو فاکتور و یا دو پدیده معین هستند. عدم تشکل که جمهوری اسلامی مانع اصلی آن است و محدود نگریهایی که ناشی از برخوردی فرقه ای و غیر اجتماعی است که عمدتاً از طرف سازمانها و احزاب محدودنگر و تنگ نظر نمایندگی میشود. وجود این سیاستهای غیر اجتماعی در کنار دیگر موانع و مشکلات باعث ادامه پراکندگی و چند دستگی در میان فعالین و توده کارگران شده است. اما جنبش کارگری به عنوان یک جنبش مدعی و حق به جانب از وجود عوامل دیگری هم رنج میبرد: اول وجود یک جنبش اجتماعی و متحزب ناسیونالیستی است که سنت نظامیگری هم دارد. جنبش کارگری برای پیشروی همین امروز و پیروزی نهایی خود اکنون و بعد از جمهوری اسلامی راه گزینی بجز حاشیه ای کردن و شکست این جنبش سیاسی نظامی را ندارد. علاوه بر موارد فوق عدم وجود مراکز بزرگ کارگری در کردستان، عملاً ما را و رهبران و سخنگویان و فعالین کارگری را با یک طبقه کارگر پراکنده مواجه میکند. زیرا بخش قابل توجهی از کارگران کردستان کارگران فصلی و مهاجر و یا کارگران پیمانی در خود کردستان یا در شهرهای خارج کردستان هستند. در مقابل این معضلات و ضعفهای متنوع یک شاه کلید اگر وجود داشته باشد اتحاد و تشکل است.*

قطعنامه درباره شرایط اضطراری در ایران



۱- در دوره بعد از انقلاب ۸۸ بحران سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی، در بروزات گوناگون آن، از دعوای بین جناحها تا استیصال اقتصادی، از خود افشارگریها و رسوائی های بالاترین مقامات حکومت در رابطه با فساد مالی و دزدی و چپاول و سوء استفاده های میلیارد دلاری تا رابطه پر تنش با غرب و تحریم اقتصادی و تهدیدات نظامی، بمراتب شدت یافته و عمیق تر و حد تر شده است. از سوی دیگر بیکاری و گرانی و فقر که بطور جهشی و تصاعدی در حال گسترش است توده مردم را بیش از پیش تحت فشار قرار داده و برای اکثریت عظیمی از مردم بمرز غیر قابل تحملی رسیده است. این شرایط، و بر متن آن تنفرو انزجار فزاینده عمومی مردم از رژیم اسلامی، وضعیت سیاسی کاملاً ناپایدار، ادامه ناپذیر و انفجار آمیزی را در جامعه ایران بوجود آورده است.

۲- این شرایط ناپایدار و انفجاری میتواند اساساً به دو شکل تعیین تکلیف بشود: به شکل جنگ و کودتا و کلاتحولاتی به ابتکار دولتهای غربی و جناحهایی از رژیم و تغییر مناسبات میان آنها، و یا با رشد اعتراضات کارگری و توده ای و شکل گیری انقلاب و بزیر کشیده شدن جمهوری اسلامی بقدرت انقلاب مردم. احزاب اپوزیسیون بورژوازی نیروی تحقق آلترناتیو اول و حزب کمونیست کارگری در برابر کل کمپ راست، نیروی اصلی و تعیین کننده برای تحقق آلترناتیو دوم است.

۳- احزاب و نیروهای بورژوازی در اپوزیسیون در کشمکش حادی که بین جمهوری اسلامی و دولتهای غربی در جریان است بطور مستقیم و یا غیر مستقیم به نفع یک قطب و در برابر قطب دیگر موضع میگیرند. حمایت رسمی و یا عملی

الف- هم دولتهای غربی و سیاستهای تحریم و تهدیدات جنگی آنان، و هم جمهوری اسلامی و سیاست هسته ای، تروریسم دولتی و حمایتیهای از نیروهای اسلامی در منطقه و در دنیا، تماماً در مقابل خواستها و منافع مردم ایران و جهان قرار دارند. راه و خواست توده مردم با شعار "نه جنگ، نه تحریم، نه بمب، نه جمهوری اسلامی" مشخص میشود.

ب- تنها راه انسانی و مترقی و آزادیخواهانه برون رفت از این وضعیت سرنگونی جمهوری اسلامی

بقدرت اعتراضات و مبارزات مردم ایران و حمایت مردم شریف جهان و احزاب و نیروهای آزادیخواه و انقلابی در سراسر دنیا از این مبارزات است.

حزب در قبال شرایط اضطراری حاضر وظایف زیر را در دستور خود قرار میدهد:

۱- آگاه ساختن و جلب توجه کمونیستها، فعالین جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اعتراضی به خطیر و اضطراری بودن شرایط حاضر و کسب آمادگی و بسیج نیرو برای پیشبرد سیاستهای حزب در قبال این شرایط.

۲- فراخواندن و سازماندهی اعتراضات علیه وضعیت غیر قابل تحملی که در شرایط حاضر در جامعه برقرار شده است. سازماندهی و تقویت جنبش دفاع از زندگی و معیشت با خواستها و مطالبات روشنی نظیر افزایش دستمزدها، بیمه بیکاری مکفی، مسکن مناسب و بهداشت و درمان رایگان در سراسر کشور.

۳- قرار دادن افق انقلاب و تغییر انقلابی وضعیت حاضر بقدرت مردم در برابر جامعه و دامن زدن به جنبش توده ای برای بزیر کشیدن جمهوری اسلامی.

۴- نقد و افشای سیاستها و تبلیغاتی که به بهانه مقابله با تحریمها و جنگ و تهدیدات جنگی عملاً از جمهوری اسلامی دفاع میکنند.

۵- نقد و افشای سیاستها و تبلیغاتی که سیاستهای دول غربی و امید بستن به این سیاستها را راه نجات جامعه از شر جمهوری اسلامی قلمداد میکنند.

۶- مقابله با روحیه انتظار و امید بستن مردم به کشمکش میان دولتهای غربی و جمهوری اسلامی و تاکید بر این واقعیت که تنها راه نجات مردم اتکا بقدرت خود و بمیدان آمدن برای بزیر کشیدن جمهوری اسلامی است.

۷- مقابله جدی با تلاشهای جمهوری اسلامی که با استفاده از فضای جنگی می کوشد شرایط اختناق و سرکوب در جامعه را شدت بخشد. مبارزه برای خنثی کردن ماشین آدم کشی جمهوری اسلامی، مقابله با دستگیریهها و گسترش

کارگران صنایع فلزی هم دست به اعتصاب و تجمع زدند

کانون های داغ اعتراضات کارگری گسترده تر میشود

روز ۲۰ فروردین کارگران صنایع فلزی شماره ۱ و ۲ در مقابل ساختمان ریاست جمهوری دست به تجمع اعتراضی زدند. طبق گزارشی که اتحادیه آزاد کارگران منتشر کرده است، در این تجمع بیش از ششصد نفر از کارگران شرکت داشتند. طبق این گزارش تجمع در این محل دو ساعت و نیم به طول انجامید، مقامات با نمایندگان کارگران وارد مذاکره شدند و سرانجام نهاد ریاست جمهوری نامه ای جهت رسیدگی فوری به مسائل و مشکلات کارگران به وزارت صنایع نوشت که نمایندگان کارگران آنرا به این وزارتخانه بردند و صالح نیا یکی از معاونین وزیر صنایع طی مذاکره ای با نمایندگان کارگران به آنان اعلام کرد فردا صبح جلسه ای با حضور نمایندگان کارگران، مسئول صنایع استان تهران و نماینده کارفرما در محل وزارت صنایع برگزار میشود تا در این جلسه درمورد رسیدگی به خواستهای کارگران تصمیم گیری شود. کارگران به تجمع خود پایان دادند اما حدود ۴۰۰ کارگر صنایع فلزی شماره ۲ به مدت یک ساعت دیگر در میدان پاسستور تجمع کردند و سپس عازم کارخانه شدند.

اعتراض کارگران از روز قبل

صفحه ۸

مبارزه برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی.

۸- تبلیغ و سازماندهی مجمع عمومی در کارخانه ها و مراکز تولیدی، دانشگاهها و دیگر مراکز کار و تجمع مردم بعنوان مناسبترین شکل متشکل شدن و دخالت متحد مردم در اعتراض و مبارزه علیه وضعیت موجود. ایجاد کانونهای مبارزاتی متشکل از اهالی در محلات.

۹- بسیج نیروهای چپ و انقلابی و آزادیخواه در سطح جهانی حول شعار "نه جنگ، نه تحریم، نه بمب، نه جمهوری اسلامی".

۱۰- طرح خواست بایکوت سیاسی و منزوی کردن جمهوری اسلامی بعنوان آلترناتیو انسانی در برابر تحریمهای اقتصادی و سیاستهای جنگی. دولتها و نهادهای بین المللی نباید جمهوری اسلامی را بعنوان دولت ایران برسمیت بشناسند. فراخواندن نیروهای چپ و مترقی در سطح دنیا برای آنکه دولتها و سازمانها بین المللی را برای بستن سفارتخانه ها، اخراج مقامات جمهوری اسلامی و تحت پیگرد قرار دادن آنان بجرم بیش از سه دهه جنایت علیه مردم، تحت فشار قرار بدهند.*



بخش دهم

زندگی نامه من (بخش دهم)

روستا پر از پاسدار و بسیجی شده است. اصلا امکان جنگیدن نبود چون تعدادمان خیلی کم بود. پاسدارها که شنیده بودند پیشمرگ در روستا هست داشتند خانه به خانه دنبال ما می گشتند. صاحب خانه که پیرمرد باحالی بود سریعاً دست بکار شد. اسلحه هایمان را در میان کاه قایم کرد. به دخترش گفت یک دست لباس زنانه به پرشنگ بدهد و خودش یکی یک کلاه روستائی به من و مسعود داد. سیبله ایمان را به رسم روستائیان رو به بالا تاب دادیم و نشستیم پای دومینه بازی کردن. پرشنگ هم که دیگر شکل دختران روستائی شده بود با یک بچه در بغل مشغول جای دم کردن شد. وقتی پاسدارها رسیدند ما کاملاً شبیه یک خانواده معمولی روستائی بودیم. چند تا سوال در مورد پیشمرگان کومله از ما پرسیدند که البته ما هم کاملاً اظهار بی اطلاعی کردیم و بعد رفتند. کاملاً شاشی در رفتیم. دیگری از رو در روئی مستقیم با نیروهای رژیم صحبت می کرد. "صبح زود بود که می خواستیم از روستا خارج شویم. از بیچ کوچه که پیچیدم با چند نفر پاسدار سینه به سینه شدم. درست روبروی همیدگر بودیم و من اصلاً آمادگی نداشتم. اسلحه ام را هنوز از ضامن خارج نکرده بودم و اگر همان لحظه می فهمیدند هیچ دفاعی نمی توانستم از خود بکنم. بچه ها پشت سرم بودند ولی هنوز در دیدرس پاسداران قرار نگرفته بودند. خوشبختانه هوا گرگ و میش بود و من هم یک بادگیر سرمه ای رنگ سربازی روی حمایلم پوشیده بودم و قیافه ام خیلی مثل آنها بود. یکی از آنها از من پرسید "مال کدام گردانی برادر؟" من که چیز دیگری به ذهنم نمی رسید پرسیدم شما مال کدام گردانید؟ "مال سقر" من مال گردان سندق هستم "کجا هستند؟" گفتم همینجا و بلافاصله برگشتم و خودم را پشت دیوار انداختم و گلنگن را کشیدم. مدت ها کوچه به کوچه با هم جنگیدیم. دیگران هم از تاکتیک من استفاده می کردند و کلی آنها را گیج کرده بودیم. اما تعداد آنها خیلی از ما بیشتر بود. و من که دیگر فشنگی برایم نمانده بودم، پشت یک

دیوار نشستم و نارنجکم را کشیدم که اگر خواستند به من نزدیک شوند و بخواهند دستگیرم کنند آنرا منفجر کنم. مصمم بودم که دستگیر نشوم. مرگ خیلی بهتر از شکنجه و زندان بود. خوشبختانه نیروی کمکی رفقا رسید و ما توانستیم آنها را عقب برانیم. بلاخره مریضها و زخمی هایمان خوب می شدند و در حالی که با صمیمیت ما را در آغوش می کشیدند، آنجا را ترک می کردند. حتی با دست و دل بازی، کم تجربه گی ما را در کار پزشکی می بخشیدند و سعی می کردند فراموش کنند که برای تزریق یک آمپول ده بار دستشان را سوراخ کرده ایم. اما هرکدام از آنها داستانی و تکه ای از تاریخ مبارزات خود را و گوشه هایی از تجربیاتشان را بجا می گذاشتند که برای ما در آن اردوگاه کوچک و محدود بسیار با ارزش بود. بگذارید تا از این موضوع دور نشده ام یکی از خاطرات خیلی جالبم را برایتان تعریف کنم. پروین که مریضی ناشناخته ای داشت و پاها و زانوهایش بشدت درد میکرد، بمدت چند هفته بستری شده بود و دکترها همه راهها را امتحان کرده بودند و نتیجه ای نگرفته بودند. اینبار می خواستند روش جدیدی را امتحان کنند تا شاید بتوانند مقداری از درد را کم کنند. او را طبقاز روی تخت خوابانده بودند و چند وزنه چند کیلوئی را به پایش بسته بودند و با یک وسیله کششی سعی می کردند پایش را بتدریج بکشند. یادم نیست چرا و چه دلیل پزشکی برای اینکار وجود داشت. اما بیچاره پروین که از شدت درد عاجز شده بود، آزمایشات متعدد را به امید یافتن راه حل بدون غرولند تحمل می کرد. روزی که کارم زود تمام شده بود، پیش پروین رفتم که او را کمی از تنهائی در بیاورم. میدانستم پروین پسری دارد که از همان زمان تولد او را ندیده است. اما هیچوقت نشنیده بودم در مورد او حرف بزنند. شاید برایش دردناک بود و شاید هم چیز زیادی برای گفتن نداشت. پروین بچه اش را در زیر باران گلوله و درحالی که رفقایاش داشتند از منطقه عقب نشینی می کردند، بدنیا آورده بود. رژیم به روستائی که ما در آن مستقر بودیم حمله کرد. تمام روز

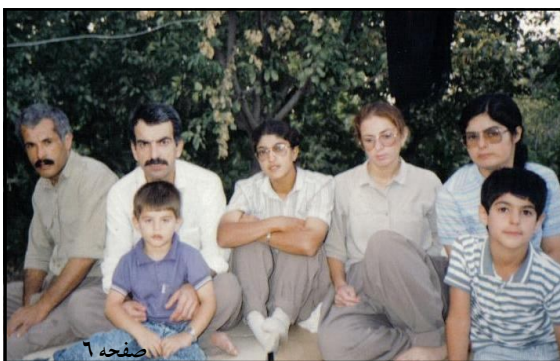
پیشمرگان جنگیدند و سعی کردند آنها را عقب برانند. اما اینکار ناممکن بنظر می رسید، رژیم نیروی بسیار زیادی به منطقه آورده بود و داشتند یکی یکی مناطق آزاد را از پیشمرگان پس می گرفتند. من که به اصطلاح پا به ماه بودم، همانروز درد زایمانم شروع شد. اوضاع خیلی وحشتناکی بود. از یکطرف نمی توانستند من را آنجا تنها بگذارند و بروند و از طرف دیگر امکان نداشت من بتوانم با آن وضع همراه آنها عقب نشینی کنم. دکتر احمد (همسر) نمی توانست پیش من بماند چون زخمیهای زیادی داشتیم و به کمک او برای جراحی و کارهای پزشکی نیاز زیادی بود. ناچاراً مرا در اصطبل خانه ای پنهان کردند و صدیقه را که پزشکیار بود برای کمک به من در هنگام زایمان و فرید و دو نفر دیگر از پیشمرگان را بعنوان نگهدارنده و در صورت نیاز برای دفاع از ما پیش من گذاشتند. قرار شد بمحض اینکه اوضاع کمی آرام شد چند نفر را سراغ ما بفرستند.

میبایست کاملاً ساکت و بی سروصدا می بودیم و گرنه ممکن بود پاسداران و بسیجیها که بالای سرما روی پشت ماها می جنگیدند از حضور ما مطلع شوند و همه ما را بکشند. هر چه فاصله دره هایم کمتر می شد سخت تر می توانستم جلوی خودم را بگیرم و جیغ نکشم. سعی می کردم چیزی را گاز بزنم و جیغم را در گلو خفه کنم. فرید سعی می کرد با شوخیهای همیشگی اش مرا سرگرم کند و پیروسه زایمان را برابم قابل تحمل تر کند.

سعی می کردم به شوخیهای فرید بخدمد و به اوضاع نگران کننده ای که همه ما در آن بودیم فکر نکنم. نمی دانم چقدر درد کشیدم اما احساس می کردم این ماجرا پایانی نخواهد داشت. کسی چیزی از زایمان نمی دانست. فرید و دیگران اصلاً پزشکیار نبودند، صدیقه هم

هیچوقت زایمان ندیده بود و نمی دانست چکار باید بکند. خودم هر چند وقت یکبار گوشه ای می رفتم و امتحان می کردم ببینم چقدر دهانه رحم باز شده و چقدر دیگر ممکن است این پیروسه بطول بیانجامد. بالاخره پیروسم در آن اصطبل تاریک و کثیف بدنیا آمد و چند ساعت بعد کسی به آرامی به شیشه پنجره کوچکی که روی سقف بود زد. دکتر احمد بود. رفقایمان توانسته بودند نیروهای رژیم را موقتاً عقب برانند و دکتر احمد آمده بود که من را از آنجا ببرد. از اینکه او را زنده می دیدم و از اینکه بالاخره از آن جهنم بیرون می رفتم خیلی خوشحال بودم. پیروم را فقط سه روز توانستم پیش خودم نگه دارم. بهیچ عنوان امکان نگه داشتن او در آن شرایط نبود. ما دیگر جای ثابت نداشتیم. مرتباً در حال حرکت و جنگ و گریز با رژیم بودیم. امکانات مادی نگهداری از او را نداشتیم و وجود یک نوزاد در گردان می توانست برای دیگران هم ایجاد خطر کند. با خانواده دکتر احمد تماس گرفتیم و بچه را دادیم کسی پیش آنها ببرد. لحظه جدائی از او یکی از دردناکترین و سخت ترین لحظات زندگی من تا بحال بوده است. با وجود اینکه آن موقع نسبت به سختی که او کشیده بود احساس همدردی می کردم و حتی چشمانم پر اشک شده بود، اما تنها وقتی که خودم بچه دار شدم، توانستم تصور درستی از درد و رنجی که پروین آنهمه ساعات طولانی تحمل کرده بود پیدا کنم. (چند سال بعد که کمی اوضاع آرام تری داشتیم و بیشتر مستقر شده بودیم، پروین و دکتر احمد با خانواده اشان تماس گرفته و پسرشان را پیش خودشان آوردند. فکر می کنم ۶ یا ۷ ساله بود.)

صبحهای زود سر ساعت معینی برنامه صبحگاهی داشتیم. همه می بایست لباس یونیفرم



زندگی نامه ...

از صفحه 5

پوشیده و حمایل و اسلحه اشان را با خود بیاورند. هدف اصلی این مراسم این بود که اردوگاه حالت نظامی خود را حفظ کند و تبدیل به اردوگاه آوارگان نشود. از طرف دیگر قرار بود کمکی باشد به مسئولین اردوگاه و ارگانها که به کارهای روتین روزانه شان سر و سامانی بدهند. معمولاً

هر ارگانی نقطه ای را بعنوان محل صحگاه تعیین کرده بود و افراد آن ارگان راس ساعت تعیین شده در آن محل صف کشیده و به سرود انترناسیونال که از بلندگوی اردوگاه پخش می شد گوش داده و سپس برنامه کار روزانه اشان را از مسئولین ارگان می گرفتند. اخبار تازه، و یا مسائلی که لازم بود به اطلاع همه برسد نیز در این گردهماییها مطرح میشد: "رفقای گردان شوان طی عملیاتی قهرمانانه پایگاه... را گرفتند. متأسفانه در این عملیات رفیق... جان خود را از دست داد. در گرامیداشت یاد عزیزش یک دقیقه سکوت می کنیم" یا رفیق منصور حکمت در مورد بحثهای کنگره اخیر ساعت 5 بعد از ظهر امروز در محل تاتر سخنرانی می کند. از همه رفقا می خواهیم در این جلسه شرکت کنند."

بعضی وقتها هم پیامها تدارکاتی و کاری بودند. "برای ساختن یک اتاق برای رادیو حزب یک کامیون بلوک سفارش داده ایم که دیروز عصر رسیده، برای انتقال دادن این بلوکها به محل ساختن اتاق به نیروی شما احتیاج داریم. هرکس یک بلوک را به آنجا حمل کند کافی است. لطفاً قبل از صبحانه نرفی یک بلوک به محل رادیو حزب ببرید که امروز کار ساختن این اتاق را شروع کنیم."

صف طویلی از افرادی که همه تقریباً یک شکل لباس پوشیده بودند و هرکدام یک بلوک سیمانی (فکر می کنم هفت یا هشت کیلو وزن داشت) را روی شانه اشان داشتند از توی دره راه می افتاد و از دامنه کوه بطرف محل استقرار رادیو حزب میرفت. اگر کسی از بالا از توی هواپیما ما را میدید، مطمئنم شباهت زیادی بین ما و مورچه هائی که برای زمستانشان غذا ذخیره می کنند میدید.



در دیگر ساعات روز هم زندگی مورچه ای ادامه پیدا می کرد. هرکسی بکاری مشغول بود. اگر شیفت نبود، حتماً آشپز، گروه کار و نگهبان بودی و یا در یک کار جمعی اردوگاه شرکت داشتی. مثلاً برای فرار از گل و لای چسبیده که راه رفتن را سخت می کرد، مسئولین اردوگاه تصمیم می گرفتند راههای اصلی رفت و آمد را سنگفرش کنند. سنگها را سفارش می دادند و بعد از واحدها می خواستند نیروهای بیکارشان را برای کمک بفرستند. یا مسئولین ارگان بسیج میدادند تا هوا گرم است تمام پتوها و فرشها در رودخانه شسته شود.

با وجود خستگی شدیدی که اینجور کارهای جسمی داشت، بخاطر جمعی بودن آن و تنوعی که در روتین زندگی پیش می آورد برای من جالب بود. فرید یاراللهی که مسئول سیاسی مرکز پزشکی بود، معمولاً در راس این گروههای کاری بود و با روحیه شاد و شوخیهای بامزه اش کار را برای همه آسان می کرد. وقت نهار که میشد، فرید آواز من در آوردی اش را از سر می گرفت و همه با او همصدا می شدند. "پلو میاد، خورش میاد، وای که چه با ناز و ادا میاد، گرسنه ام کسی احوال را نمی پرسد، مژده بده نهار میاد."

او با صدای گرم و طبع شوخش یکی از ستاره های برنامه های تفریحی ارگان هم بود. این برنامه ها که به آنها بزبان کردی "گالته و گپ" گفته میشد، قرار بود جای تلویزیون و سینما و دیگر تفریحات را بگیرد و هر چند وقت یکبار در مقر اصلی ارگان برگزار میشد. فرید هم کردی و هم فارسی آواز می خواند، کلهای آوازه های جمعی را رهبری می کرد، جوك تعریف می کرد و دیگران را تشویق به خواندن و شرکت در برنامه ها میکرد. دیگران هم بنوبه خود چیزی می خواندند، جوکی می گفتند و یا از خودشان هنری نشان میدادند. کسانی مثل من هم بودند که هیچ هنری نداشتند بغیر از خندیدن و من برای اینکار مشهور بودم. صدای خنده های من و آوات (یکی دیگر از دختران پزشکیار) تا آن سوی اردوگاه می رفت. پاسبخشها ما را از روی صدای خنده هایمان ردیابی می کردند و در ضمن با خنده هایمان مزاحم خواب و مطالعه افراد جدی تر واحد می شدیم. در عالم نوجوانی هر چیز پیش پا افتاده ای برای ما منبع خنده بود و ما را از ته دل می خندانند. یک شب به دیدن دوستم نسرين رمضانعلی رفتم که با واحدشان به اردوگاه مرکزی آمده بود. مدتها بود همدیگر را ندیده بودیم و تا دم صبح حرف زدیم و با صدای بلند خندیدیم. فکر می کنم حداقل چهار بار پاسبخشها و نگهبانها به ما تذکر دادند. هر بار سعی می کردیم خنده هایمان را فرو بخوریم. اما بعد از چند دقیقه دوباره کنترل از دستمان خارج می شد و باز شلیک خنده امان بلند میشد. فرید یکی از اولین معلمهای من در یادگیری متون مارکسیستی بود. او کلاس درس گذاشته بود که در آن کاپیتال مارکس و مانیفست کمونیست و بعضی دیگر از آثار مارکس را تدریس می کرد و هرکس مایل بود می توانست اسم نویسی کند و در این کلاسها شرکت نماید. من پای ثابت آنها بودم و میتوانم ادعا کنم یکی از فعالترین شرکت کنندگان آنها هم بودم. با علاقه زیادی مطالعه می کردم، بدقت بحثها را گوش می کردم و بیشتر از همه سوال مطرح می کردم. فرید خیلی باسواد بود و من خوشحال بودم که کسی هست که میتواند مرا در یادگیری مارکسیسم راهنمایی کند.

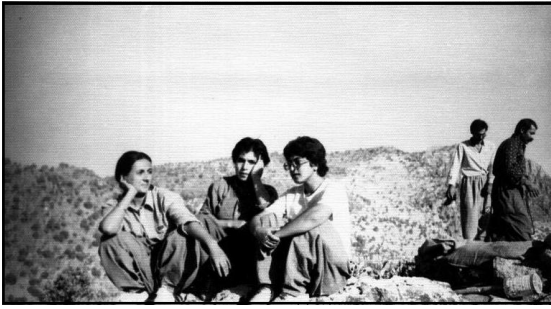
علاوه بر این کلاسها، من در اکثر جلسات سخنرانی و بحث در سطح اردوگاه شرکت می کردم و سعی میکردم دانش سیاسی ام را بالا ببرم. تلاش می کردم بفهمم چرا مارکسیسم تنها راه رهائی مردم از دست جمهوری اسلامی است، چرا طبقه کارگر تنها طبقه انقلابی است؟ چرا همه فکر می کردند بحث "دولت در دوره های انقلابی" نوشته منصور حکمت بسیار راهگشاست و چرا لازم بود با حزب دمکرات بجنگیم. اولین باری که فهمیدم بحثها را نسبتاً خوب فهمیده ام و می توانم از پس جدل با مخالفینمان برآیم شبی بود که در روستای معلومه در خانه یکی از پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان عراق با یک جمع ده نفره در مورد جنگ ما با حزب دمکرات بحث کردم. به من خبر رسید که مادرم بدیدم آمده و در روستای گاپیلون خانه یکی از پیشمرگان اتحادیه میهنی است. از من خواسته شد به روستای معلومه بروم و با فردی به اسم شریف که از پیشمرگان اتحادیه میهنی بود تماس بگیرم. قضیه کمی بودار بود. اگر مادرم تا آنجا آمده بود، چرا حاضر نبود این فاصله کوتاه را هم بپاید و در خود اردوگاه مرا ببیند. چرا پیشمرگان اتحادیه میهنی رفته بود و چرا من باید از طریق آنها به گاپیلون می رفتم؟ اگر فرد با تجربه تری بودم قبل از اقدام به رفتن باید بیشتر تحقیق می کردم و با احتیاط بیشتری عمل می کردم. اما من حتی به سوالات بالا در آن موقع فکر نکردم. برای من کافی بود که مادرم آمده و من می بایست هر چه زودتر بدیدنش می رفتم. حتی با کسی درست و حسابی مشورت نکردم. به مسئولین واحد اطلاع دادم که برای دیدن مادرم به گاپیلون می روم و راه افتادم. حتی اسلحه ام را هم با خودم نبردم.

در روستای معلومه كاك شريف را پیدا کردم و او هم مرا به خانه اش برد و گفت امشب را پیش ما بمان و فردا با هم به گاپیلون پیش مادرت می رویم. آنشب حدود ده نفر از پیشمرگان اتحادیه میهنی در خانه كاك شريف جمع بودند و وقتی فهمیدند من از پیشمرگان کومله هستم درم را گرفتند و شروع به سوال کردن کردند. چرا با حزب دمکرات می جنگیدی؟ مگر هر دو

کرد نیستید و برای خودمختاری مبارزه نمی کنید؟ مگر هر دو نمی خواهید جمهوری اسلامی را از بین ببرید؟ فکر نمی کنید با اینکارتان دارید به دشمنان خلق کرد کمک می کنید؟ آیا این برادرکشی نیست؟

من تا جایی که می دانستم و یاد گرفته بودم جواب دادم. ما و حزب دمکرات دو نیروی رقیب نیستیم، ما به دو جنبش طبقاتی متضاد تعلق داریم و جنگ ما بخاطر بدست آوردن هژمونی طبقاتی در کردستان است. ما نبودیم که جنگ را شروع کردیم، حزب دموکرات اینکار را کرد بخاطر اینکه از نفوذ کمونیسم در کردستان می ترسد. البته ترجیح میدادیم در این شرایط با حزب دمکرات نجنگیم و نیرویمان بر علیه جمهوری اسلامی متمرکز کنیم. اما حالا دیر یا زود می بایست جنگمان را با ناسیونالیسم و بورژوازی کرد هم بکنیم و حالا که به ما تحمیل شده تصمیم داریم پیروز شویم.

نمی دانم چقدر حرف زده بودم. اما از قیافه های متعجب و علاقمندشان فهمیدم که توانسته ام نظراتم را بخوبی بیان کنم. خود من بیشتر از آنها متعجب بودم، چون معمولاً حرف زدن در جلسات برایم سخت بود و آنقدر هول می شدم که نصف حرفهائی را که می خواستم بگم یادم می رفت. كاك شريف میزبانمان خنده کنان ضبط صوت کوچکی را که در دست داشت به من نشان داد و گفت همه حرفهایم را ضبط کرده است. "من همیشه به دوستانم می گم که پیشمرگان کومله خیلی باسواد هستند. اینرا ضبط کردم که به آنها ثابت کنم" من از خجالت سرخ شده بودم. نمی دانستم خوشحال باشم یا ناراحت. تازه متوجه میشدم که تنها زنی بودم که در آن اتاق بود. خانم كاك شريف که زحمت غذا دادن به همه ما را کشیده بود، حتی اجازه نداشت در آن اتاق و در حضور آنها هم مرد بنشیند و بحثها را بشنود. احتمالاً در آشپزخانه مشغول شستن و تمیز کردن بود و بچه ها هم خوابیده بودند. در صفوف اتحادیه میهنی هم اصلاً زن مسلح وجود نداشت. برای آنها حضور دختر جوانی مثل من که تك و تنها در خانه يك مرد غریب مهمان شده بود و در جمع ده



نداشت و در احساسی که من نسبت به او داشتم خللی وارد نمی کرد. اما ظاهراً او را ناراحت می کرد. نگران آینده من بود. می ترسید پایش هیچوقت خوب نشود و فکر می کرد این موضوع بتدریج باعث ناراحتی من شود. او عذاب وجدان داشت که دختر جوانی مثل من ناچار باشد عصای دست او شود و این افکار گاهی او را افسرده می کرد و او را در خود فرو می برد. این موضوع و شک و تردیدهای من نهایتاً او را به این نتیجه رساند که ادامه این رابطه ناممکن است و بقول خودش "بهتر است فقط مثل گذشته با هم دوست باشیم."

جدائی از وریا برای من خیلی سخت بود. احساس شکست می کردم. فکر می کردم دوستان و اطرافیانم را ناامید کرده ام و نتوانسته ام آنطور که آنها می خواستند باشم. احساس می کردم مرا دوست داشت ننگه دارم و فکر می کردم دیگر هیچوقت عاشق نشوم. اما بعد از اینکه گریه هایم را کردم و دوران افسردگی که خاصه این نوع جدائی هاست را از سر گذراندم دوباره به جمع و جور کردن افکارم پرداختم و متوجه شدم که اتفاقاً این جدائی از هر لحاظی خوب بود و دوباره احساس آزادی و سرزندگی می کردم. احساس می کردم از آن قوی تر و با تجربه تر بیرون آمده ام و آمادگی بیشتری برای روبرو شدن با آینده داشتم. من و وریا از معدود زوجهای بودیم که حتی بعد از جدائی همچنان دوست نزدیک هم ماندیم و مسائل و مشکلاتمان را با هم در میان می گذاشتیم. ادامه دارد

نمی ماند. در مسیر نگاههایی که ما به هم می انداختیم و لبخندهایی که با هم رد و بدل می کردیم، افراد کنجکاو و با تجربه زیادی قرار داشتند که می توانستند احساس ما را بخوانند و ترجمه کنند. احتمالاً دیگران هم متوجه شده بودند که هنگام آواز خواندن او به من نگاه می کرد و من سرخ می شدم، حتماً چشمان تیز بین آنها هم دیده بود که من بمحض ورود به مقر دنبال کسی می گشتم و بمحض دیدنش چهره ام باز میشد و بزور جلوی خودم را می گرفتم که به آن طرف نروم.

آنجا در آن گوشه دنیا هم مثل همه جای دیگر کسانی پیدا می شدند که احساس می کردند باید با دخالتهایشان دست تقدیر را در نوشتن سرنوشت دیگران کمی زودتر بحرکت درآورند. خاله ها و عمه ها و عموهایی که می دانند فلائی و فلائی خیلی بهم می خورند و سعی می کنند آنها را به هم برسانند. "چرا لفتش میدین. همه عالم میدونن شما همدیگر را دوست دارید" "منتظر چی هستید؟ چرا اعلام نمی کنید؟ عشق از این واضحتر؟" "فلائی خیلی پسر خوبی است. مطمئنم تا آخر عمرتان با هم خوشبخت می شوید" "کجاش زوده، کی میدونه فردا چی پیش میاد. یادت باشه ما در شرایط جنگی هستیم. فردا ممکن است دیر باشه." به این ترتیب من و وریا که تازه در ابتدای يك رابطه عاشقانه ناپخته بودیم، نامزد شدیم.

روزهای اول خیلی خوب بود، ساعتها با هم حرف می زدیم و میخندیدیم. هر کی ما را با هم می دید، ما به لبخند میزد و از اینکه ما خیلی هم تپه هستیم می گفت. با هم به دین دوستانمان می رفتیم. وریا ما را با جمع دوستانش که اکثراً اهالی سنج و اطراف آن بودند و خیلی آدمای نازنینی بودند آشنا کرد. در کارهایمان به هم کمک می کردیم و در جلسات از همدیگر دفاع می کردیم. اما چیزی بر رابطه ما سنگینی می کرد و هر چه جلوتر می رفتیم این سنگینی را بیشتر احساس می کردیم. من اصلاً

زندگی نامه...

از صفحه 6

نفری آنها با حرارت بحث میکرد، پدیده عجیبی بود.

روز بعد با كاك شريف بطرف روستای گاپیلون راه افتادیم. كاك شريف تمام سه یا چهار ساعتی را که پیاده با هم پیمودیم حرف زد. از تجربیات خودش بعنوان يك پیشمرگ قدیمی و از جنگها و مبارزاتش گفت. او مردی میانسال بود و ده سال مبارزه مسلحانه او را آبدیده و زمخت کرده بود. فرزند

يكی از اولین کسانی که در مرکز پزشکی ما من دوست شد، وریا احمدی بود. وریا در بایگانی مرکز پزشکی مشغول به کار بود و بخش معلولین را هم سرپرستی می کرد. او چند سالی از من بزرگتر بود. پسری خوش قیافه و شوخ و خنده رو بود و بدون هیچ زحمتی خودش را در دل اطرافیان جا میداد. دوستی با او خیلی آسان بود. بدون تکلف و راحت می توانستیم ساعتها با هم حرف بزنیم. اگر چیزی را نفهمیده بودم بدون خجالت از او می پرسیدم و او هم با جملاتی ساده و قابل فهم موضوع را برایم توضیح می داد. از بالا برخورد نمی کرد و به من این احساس را نمی داد که گویا من چیزی نمی فهمم. برعکس وقتی او نظر من را در مورد بعضی چیزها می پرسید و یا با من مشورت می کرد، احساس می کردم کاملاً با هم برابر هستیم و حرف و نظر من برای او ارزش دارد. این احساس خوبی به من می داد و محبت او را در دل من چند برابر می کرد.

مانند همه جوامع کوچک و محدود که همه در کار هم دخالت می کنند و هیچ چیزی کاملاً شخصی و خصوصی نیست، دوستان و اطرافیان زودتر از خودمان متوجه شدند که بین ما دو تا چیزی بیش از يك دوستی معمولی وجود دارد. نگاههای معنی دار و متلکها شروع شده بود و آنها که دوست بودند از ما می پرسیدند ببینند چه خبر است. ما با وجود اینکه همه چیز را رد می کردیم اما خودمان هم گیج شده بودیم. نمی دانستیم مردم چطور این چیزها را می فهمند در حالی که خود ما هنوز در اینمورد با هم حرفی نزنده بودیم. نمی دانستیم که اینجور مسائل از دید کسی پنهان

**اساسی سوسیالیسم انسان است.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.**

صدیق کریمی آزاد شد



صدیق کریمی عضو هیئت مدیره اتحادیه آزاد کارگران ایران روز چهارشنبه ۱۶ فروردین آزاد شد. وی در روز سه شنبه ۱۱ بهمن ماه یکهزار سیصد و نود بازداشت شده بود.

صدیق کریمی به همراه شیث اماسی که در روز جهانی کارگر سال ۸۶ دستگیر و به ۶ ماه زندان محکوم شده بودند با دستور ریاست قوه قضائیه وقت پرونده ایشان مختومه شد اما بعد از گذشت بیش از سه سال مجدداً توسط اجرای احکام برای تحمل کیفر به دادگاه فراخوانده شدند.

بعد از آزادی شیث اماسی، در روز ۲۸ اسفند سال ۹۰ به مدت ۱۵ روز به صدیق کریمی مرخصی داده شد که روز ۱۵ فروردین ماه سال ۹۱ صدیق کریمی به زندان مراجعه نمود و روز ۱۶ فروردین ساعت ۳ بعد از ظهر خبر آزادی وی ابلاغ شد.

اتحادیه آزاد کارگران ایران با ابراز شادمانی از آزادی صدیق کریمی، بازگشت وی به میان خانواده و دوستان و همکارانش را به اعضا اتحادیه، کارگران سنندج و بویژه به خانواده وی صمیمانه تبریک میگوید و خواهان آزادی فوری تمامی فعالین و رهبران کارگری از زندان است که تنها به جرم دفاع از حقوق انسانی کارگران محاکمه و به زنجیر کشیده شده اند.

اتحادیه آزاد کارگران ایران

تجمع اعتراضی دستفروشان سنندج



به گزارش کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد شکل های کارگری روز سه شنبه ۱۵ فروردین ماه دستفروشان سنندج اقدام به برگزاری تجمع اعتراضی در برابر شهرداری و استانداری نمودند.

طبق گزارش مزبور از تاریخ اول فروردین ماه سال جاری مامورین شهرداری سنندج اقدام به جمع آوری دستفروشان "میدان گاز" این شهر نمودند و مانع کار آنان گردیدند که با مقاومت جدی دستفروشان روبرو شدند.

در پی این مقاومت شهرداری به آنان وعده داد که بعد از تعطیلات نوروزی می توانند به محل کسب خود برگردند اما بعد از تعطیلات نیز به آنان اجازه کار در این محل داده نشد. در نتیجه روز سه شنبه، به رغم تهدیدات مقامات رژیم، دستفروشان با تجمع در مقابل شهرداری منطقه و سپس استانداری و شهرداری کل سنندج خواستار رسیدگی به وضعیت خود شدند. پیگیری و مقاومت دستفروشان باعث شد که شهرداری کل به آنان قول بدهد که تا روز یکشنبه ۱۹ فروردین ماه تکلیف مسئله را مشخص خواهد کرد و به آنان وعده بازگشت به محل کارشان را داد. در مقابل، دستفروشان نیز اعلام کردند چنانچه تا روز یکشنبه به آنان اجازه داده نشود که به محل کسب خود در میدان گاز برگردند، مجدداً به همراه خانواده هایشان دست به تجمع خواهند زد.*

از صفحه ۴ کارگران صنایع فلزی ...



طبق گزارش ایلنا، وابسته به جمهوری اسلامی، مدیریت جدید کارخانه ۴ ماه است که وارد این مجموعه شده و از پرداخت عیدی، سنوات و سایر مطالبات قانونی کارگران خودداری کرده است و با توجه به پرداخت منقطع حق بیمه کارگران به سازمان تامین اجتماعی، برای بسیاری از کارگران امکان بازنشستگی تحت قانون مشاغل سخت زیان آور وجود ندارد.

جمعیت از معلمان حق التدریسی نیز طبق گزارش ایسنا، وابسته به جمهوری اسلامی، روز قبل مقابل مجلس شورای اسلامی دست به تجمع اعتراضی کردند و خواهان اصلاح ماده ۱۷۹ استخدامی برای تبدیل وضعیت به استخدام رسمی در آموزش و پرورش شدند.

همچنین طبق گزارشی که کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری منتشر کرده است، دستفروشان میدان گاز سنندج در مقابل شهرداری و استانداری این شهر تجمع اعتراضی برپا کردند. شهرداری اقدام به جمع آوری دستفروشان میدان گاز سنندج کرده است. صبح روز سه شنبه ۱۵ فروردین دستفروشان مقابل شهرداری منطقه تجمع و خواستار رسیدگی به وضعیت خود شدند که با جواب سربالای شهرداری مواجه شدند. دستفروشان به درون شهرداری هجوم بردند که با پافشاری آنها شهردار مجبور به مذاکره با نمایندگان دستفروشان شد. پس از اینکه شهردار گفت این مساله به استانداری مربوط است دستفروشان در مقابل استانداری دست به تجمع زدند. در مقابل فشار کارگران و

حزب از کلیه کارگران اخراجی، کارگران بلاتکلیف و کلیه کارگران شاغل و بیکار می خواهد همراه با خانواده های خود دست به تجمعات اعتراضی بزنند. حضور اعضای خانواده ها در این تجمعات یکی از مبرم ترین مسائل مبارزاتی کارگران است. دوره مقابله گسترده تر کارگران با جمهوری اسلامی فرارسیده است. کانون های داغ اعتراضات کارگری هر روز بیشتر میشود و کارگران باید با تمام نیروی خود پا به میدان این مبارزه بگذارند.

حزب کمونیست کارگری ایران
۲۰ فروردین ۱۳۹۱
۸ آوریل ۲۰۱۲

همکار نشریه ایسکرا: آوات فرخی
E-Mail: awat.farokhi@yahoo.com

New Channel TV
کانون جهانی
۹ و نیم تا ۱۱ و نیم شب
به وقت ایران
هات برد ۸ فرکانس: ۱۱۶۰۴
آف ای سی: ۵/۶ شبکه KBC
پلاویزاسیون: افقی
سیمبل ریت: ۲۷۵۰۰

مجموعه آثار منصور حکمت را بخوانید!
www.hekmat.public-archive.net
www.wpiran.org

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!